




کنش‌های فراقانونی در بازتفسیر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی مشروطه در دوران رضاشاه

علیرضا علی صوفی *  دانشیار تاریخ دانشگاه پیام نور

محمدرضا صادقی **  دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه پیام نور

چکیده

سیاست‌های حکومت رضاشاه در رابطه با دستگاه قضائی و عدلیه را می‌توان در راستای تحقق دولت مطلقه مدرن که به نوعی بازآفرینی و بازتعریف نظم سنتی قبل از مشروطه بود، مورد سنجش و ارزیابی قرار داد. بنابراین، دخالت آمرانه قوه مجریه در امور عدلیه و بی‌توجهی به اصول ۸۱ و ۸۲ را می‌بایست تداوم مناقشات بین استبداد سنتی و نظم دموکراتیک و مشروطه خواهی به شمار آورد. اصول ۸۱ و ۸۲ متمم قانون اساسی در جریان انحلال و بازگشایی عدلیه در اوایل این دوره به طور گسترده نقض شد و در سال‌های بعدی نیز ادامه یافت و منجر به ارائه بازتفسیری از اصل ۸۲ گردید. این تفسیر که دو اصل ۸۱ و ۸۲ را به‌طور یکجا بی‌اثر می‌کرد راهکاری به ظاهر قانونی در اختیار وزیر عدلیه قرار می‌داد تا استقلال و انفکاک عدلیه از دولت را نادیده گرفته و اقدام به تغییر و تبدیل مداخله جویانه قضات نماید. این پژوهش با بهره‌گیری از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای معتبر و با هدف بررسی و تحلیل عوامل مؤثر در قانونی کردن تسلط دولت بر محاکم صورت گرفته و در صدد یافتن پاسخ به این پرسش اساسی است که عمده‌ترین عوامل در تفسیر اصل ۸۲ از سوی رژیم کدامند؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که ماهیت اقتدارگرایانه حکومت، باعث تحت فشار قرار گرفتن محاکم جهت صدور رأی فرمایشی بود و از آنجا که برخی از قضات حاضر به همکاری در چارچوب تمرکز قدرت نبودند؛ لذا برای رفع موانع قانونی جهت کنار زدن آنها، قانون تفسیر اصل ۸۲ تدوین و تصویب گردید.

واژگان کلیدی: قانون اساسی مشروطه، حکومت رضاشاه، عدلیه، تفسیر اصل ۸۲، استقلال قضات

* نویسنده مسئول: (Ar.soufi@yahoo.com)

** (40sadeghi@gmail.com)

مقدمه

از بدو تأسیس پارلمان و تصویب قانون اساسی و متمم آن در ایران که در جریان انقلاب مشروطه و به منظور تحقق یک نظم دموکراتیک مبتنی بر قانون در مقابل استبداد سنتی حکومت قاجاریه شکل گرفت، مناقشاتی بر سر استقلال و اختیارات هر یک از سه قوه اساسی به وجود آمد. اصل ۲۸ متمم، قوای سه‌گانه را «ممتاز و منفصل» از یکدیگر معرفی می‌کرد و یکی از ضرورت‌ها در تأمین و تثبیت استقلال قوه قضائیه این بود که قضات محاکم عدلیه را نمی‌توان تغییر داد؛ مگر آنکه خودشان استعفا دهند یا مرتکب تقصیری شوند که در یک محکمه قضائی خاص به اثبات برسد و جایجایی محل خدمت آنها نیز منوط به رضایت خودشان است. اصول ۸۱ و ۸۲ در همین راستا تدوین و تصویب شدند. اصل ۸۱ مقرر می‌داشت: «هیچ حاکم محکمه عدلیه‌ای را نمی‌توان از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تقصیر تغییر داد؛ مگر اینکه خودش استعفا نماید». طبق اصل ۸۲ نیز «تبدیل مأموریت حاکم محکمه عدلیه نمی‌شود؛ مگر به رضای خود او» (رحیمی، ۱۳۵۷: ۱۶۹-۱۶۸). بنابراین، دو اصل مذکور همانطور که احمد عراقی آن را «اصل تغییر و تبدیل ناپذیر بودن قضات» نامیده، می‌توانست استقلال قضات را تضمین و تثبیت کند (عراقی، ۱۳۳۱: ۲۷۹). فارغ از اینکه اصول ۸۱ و ۸۲ که با الگوگیری از قوانین غربی تدوین شده بودند تا چه حد در ساختار قضائی ایران سازگاری و کارایی داشته‌اند، آنچه مطرح می‌باشد این است که مطابق اصول مذکور، وزیر عدلیه مجاز نبود به‌طور سلیقه‌ای و فرمایشی قضات را تغییر و تبدیل دهد. به تعبیری دیگر، قانون اساسی به قضاتی که وزیر عدلیه بدون رعایت اصول مذکور حکم تغییر و تبدیل آنها را صادر می‌کرد، اجازه اعتراض و مقاومت می‌داد و چه بسا احکام تغییر و تبدیل قضاتی که زیر بار نمی‌رفتند، لغو می‌شد (کمام، ۱-۳۵۸-۱۲-۹۵-۷؛ مجله خواندنی‌ها، س ۱۷، ش ۱: ۱۳).

در مقدمه پژوهش، بررسی کوتاهی از شیوه تصویب و محتوای تفسیر اصل ۸۲ که مبین فراقانونی بودن این تفسیر است ضرورت دارد. لایحه این تفسیر در مرداد ۱۳۱۰ در وزارت عدلیه تدوین و تقدیم مجلس شد (روزنامه اطلاعات، ش ۱۳۷۲: ۱) و پس از تغییراتی در ۵ ماده در روز ۲۶ مرداد، بدون آنکه در مجلس پیرامون آن مذاکره شود، در کمیسیون عدلیه مجلس به تصویب رسید. مواد اول و سوم آن، به شرح ذیل اصول ۸۱ و ۸۲ را خنثی می‌کرد:

ماده اول: «مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی آن است که هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمی‌توان بدون رضای خود او از شغل قضائی، به شغل اداری و یا به صاحب منصبی پارکه منتقل نمود و تبدیل محل مأموریت قضات، با رعایت رتبه آنان، مخالف با اصل مذکور نیست» (مجموعه قوانین سال‌های ۱۳۱۲-۱۳۰۰، ۱۳۸۸: ۵۵۷). ماده سوم: «قضاتی که با رعایت ماده اول این قانون، محل مأموریت آنها تبدیل شده و از قبول مأموریت امتناع نمایند، متمرّد محسوب و در محکمه انتظامی تعقیب و مطابق نظامنامه‌های وزارت عدلیه مجازات خواهند شد» (همان). در ماده اول، مفهوم اصل ۸۲ این‌طور تفسیر شد که منظور از این اصل آن است که منتقل کردن قضات از منصب قضاوت به منصب پارکه (دادستانی و دادیاری) و منصب اداری، بدون رضایت خودشان ممکن نیست؛ ولی جابجا کردن محل خدمت آنها با این اصل مخالفت ندارد. به عبارت دیگر، به وزیر عدلیه اجازه داده می‌شد که محل خدمت قضات را به میل خویش تغییر دهد. این ماده شرط رضایت قضات برای تغییر محل خدمتشان را از آنها سلب و اختیار آن را به دولت تفویض می‌نمود. اگر وزیر عدلیه با استناد به ماده اول تفسیر، حکم انتقال محل خدمت قضات را صادر می‌کرد و آنها نمی‌پذیرفتند، ماده سوم تفسیر، آنها را «متمرّد» محسوب می‌کرد و مقرر می‌داشت که «مطابق نظامنامه‌های وزارت عدلیه مجازات خواهند شد» و لذا وزیر عدلیه با این راهکار عملاً قادر بود قضاتی را که از دستور نقل و انتقال سرپیچی کنند، از منصب قضاوت سلب کند. به این ترتیب، تفسیر اصل ۸۲، دو اصل ۸۱ و ۸۲ را به‌طور یکجا خنثی نمود و اختیار تغییر و تبدیل قضات به دست وزیر عدلیه افتاد. محتوای این تفسیر و شیوه تصویب آن، ناقض قانون اساسی بود؛ زیرا تفسیر مذکور، دو اصل ۸۱ و ۸۲ را نقض می‌کرد، پس عملاً حکم «تغییر» در قانون اساسی را داشت نه «تفسیر». همچنین با توجه به اینکه برای اجرایی شدن آن فقط به تصویب در کمیسیون عدلیه مجلس اکتفا شد، ناقض اصل ۲۷ متمم قانون اساسی بود که طبق آن «وضع و تهنید قوانین» و همچنین «شرح و تفسیر قوانین» در اختیار مجلس قرار داشت. از سوی دیگر با توجه به اینکه اصل ۲۸ متمم، مقرر می‌داشت قوای سه‌گانه از یکدیگر «ممتاز و منفصل» باشند؛ لذا دولت اجازه نداشت در قوه قضائیه دخالت کند و برای امور آن قانون وضع نماید.

ایرادهای فوق کاملاً منطقی و قانونی بودند؛ اما تنها کسی که جرأت کرد به‌طور علنی در مجلس اعتراض کند عمادالسلطنه فاطمی بود. حامیان این لایحه از جمله مؤید احمدی

که عضو کمیسیون عدلیه مجلس بود نیز به ایرادهای مذکور اقرار داشتند و در برابر اعتراض‌های عمادالسلطنه به سفسطه و مغلطه روی آوردند^۱ (روزنامه اطلاعات، ش ۱۳۸۲: ۱؛ روزنامه اطلاعات، ش ۱۳۸۹: ۱؛ روزنامه اطلاعات، ش ۵۴۵۰: ۴ و ۲). اینها نشان می‌دهند که محتوا و شیوه تصویب تفسیر اصل ۸۲، فراقانونی و بر خلاف روح و متن قانون اساسی بودند. یکی از مسائلی که اهمیت تفسیر اصل ۸۲ متمم را برجسته می‌کند این است که تفسیر مذکور روی سرنوشت جریان‌های سیاسی و مخالفان رژیم پهلوی تأثیرگذار بود؛ به طوری که جدال میان دولت، دادگستری و مجلس بر سر بقا یا لغو این تفسیر یکی از مباحث جدی در مقطعی از دوره پهلوی دوم محسوب می‌گردد و سه قانون بحث برانگیز در نیمه اول دهه ۱۳۳۰ ش در خصوص آن تصویب شد.

درباره پیشینه این تحقیق می‌توان گفت که گرچه بحث فقدان استقلال عدلیه، در سراسر دوره مشروطه مورد توجه محققین بسیاری بوده و آثار متعددی در این زمینه انتشار یافته؛ اما تا کنون پژوهشی مستقل درباره باز تفسیر اصل ۸۲ که به‌عنوان یک راه برای تسلط بر عدلیه بوده، منتشر نشده است. در اواسط سال ۱۳۲۳ شمسی که در محافل پارلمانی و حقوقی بحث استقلال دستگاه قضائی برجسته شد، چندین مقاله مفید و کوتاه که مبتنی بر خاطرات و شنیده‌های نویسندگان آنها در خصوص چگونگی و چرایی تصویب تفسیر مذکور بود در جراید انتشار یافت (خلعتبری، ۱۳۲۳-الف: ۴؛ خلعتبری، ۱۳۲۳-ب: ۱ و ۶؛ عمیدی نوری، ۱۳۲۳: ۱). در بخش‌های کوچکی از چند کتاب نیز به‌صورت گذرا به موضوع مذکور توجه شده است. از جمله می‌توان از کتاب «تحول نظام قضائی ایران» نام برد که عوامل فقدان امنیت و عدالت قضائی و برخی از ابعاد نقش مقام سلطنت، قوه مقننه، قوه مجریه و سازمان پلیسی در تضعیف دادگستری را بررسی کرده (زرنگ، ۱۳۸۱: ۴۴۴/۱-۴۱۰). همچنین می‌توان به کتاب «تحول نظام قضائی ایران در دوره پهلوی اول» اشاره کرد (زندیه، ۱۳۹۲: ۳۲۱-۳۱۴). در این تألیفات و آثار مشابه، گرچه تحلیل‌های ارزشمندی از تحولات و ویژگی‌های نظام قضائی و فقدان استقلال و امنیت عدلیه ارائه گردیده؛ اما زمینه‌ها و علل تفسیر اصل ۸۲، به‌عنوان یک بحث مستقل، جامع و

۱. مؤید احمدی بعد از استعفای رضاشاه، از نظرات سابق خود برگشت و به‌طور جدی از استقلال قضاوت دفاع کرد (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۳، جلسه ۲۰۴).

منسجم مورد توجه پژوهشگران مذکور قرار نگرفته و عوامل مؤثر بر تدوین و تصویب آن به شکل کلی و توصیفی مطرح شده است. تازگی مقاله حاضر از این جهت است که سعی شده به طور مستقل، منسجم و جامع به پژوهش پیرامون موضوع مذکور پردازد. در این راستا، ابتدا به اختصار زوایای فراقانونی بودن تفسیر اصل ۸۲ را بررسی کرده، سپس پیشینه و زمینه‌های نادیده گرفته شدن اصول ۸۱ و ۸۲ و بعد از آن نیز علل مؤثر در تفسیر اصل ۸۲ را بر اساس منابع دست اول خصوصاً اسناد منتشر نشده از مراکز آرشیوی، به طور مجزا شناسایی نموده و پیوند آنها با اقدام رژیم در تفسیر مذکور را تحلیل کرده است.

این پژوهش با هدف شناسایی و بررسی عوامل مؤثر در خلع استقلال قضات انجام گرفته و به این پرسش بنیادین می‌پردازد که زمینه‌ها و علل اساسی تدوین و تصویب قانون تفسیر اصل ۸۲، چه بودند؟ منابع داده‌های گردآوری شده در این تحقیق شامل اسناد آرشیوی منتشر نشده از «کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی» (کمام)، اسناد منتشر نشده از «سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران» (ساکما)، «مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی» (اسناد پارلمانی)، اسناد آرشیوی منتشر شده، جراید قدیمی، خاطرات افراد و دیگر منابع کتابخانه‌ای می‌باشند.

۱. علل عدم رعایت اصول ۸۱ و ۸۲ در اوایل حکومت رضاشاه و تأثیر آن بر تفسیر اصل ۸۲

در اوایل دوره پهلوی اول، متحول کردن عدلیه که توأم با انحلال و بازگشایی آن بود، منجر به عزل عده‌ای از قضات و جابجایی تعداد دیگری از آنها گردید و در این فرآیند، اصول ۸۱ و ۸۲ رعایت نشدند. تحول در عدلیه در راستای رفع معایب و مدرن کردن آن که بخشی از رهیافت رژیم در اصلاح و مدرنیزاسیون ایران بود صورت گرفت. رضاشاه بر اصلاح و مدرن کردن عدلیه تأکید داشت (والی‌زاده، ۲۵۳۵: ۳۷۸؛ عبده ۱۳۶۸: ۲۸/۱؛ فلور، بنانی، ۱۳۸۸: ۱۰۷) و برای انجام آن علی اکبر داور که حقوقدانی برجسته و نخبه‌ای وفادار بود را در بهمن ۱۳۰۵ در کابینه مستوفی‌الممالک به وزارت عدلیه منصوب کرد. داور بلافاصله دست به کار شد و ابتدا تعدادی از صاحب‌منصبان عالی رتبه قضائی را منفصل و سپس فرمان انحلال عدلیه را صادر کرد. با انحلال عدلیه، عملاً کلیه شاغلین آن

از جمله قضات عزل گردیدند و از آن پس فقط کسانی مستخدم عدلیه به حساب می‌آمدند که برای عدلیه جدید دعوت به کار می‌شدند. داور ماده واحده‌ای نیز برای کسب اختیارات تدوین نمود که در روز ۲۷ بهمن ۱۳۰۵ در مجلس تصویب شد. این اختیارات به او اجازه تغییرات در ساختار، قوانین و انتصاب افراد مورد نظر وی در مناصب مختلف عدلیه را می‌داد. در انتصاب قضات برای عدلیه جدید، داور مجاز بود رتبه قضات و محل مأموریت آنها را طبق صلاح دید خود تعیین کند. از روز افتتاح عدلیه جدید در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۰۶ تا چند هفته بعد از آن، فرآیند انتصاب‌ها و تکمیل کادر مورد نیاز مرکز جریان داشت و اخبار آن نیز در جراید منتشر می‌گردید.^۱ سپس به مرور عدلیه ولایات نیز افتتاح شد و عزل و نصب‌هایی نیز در این راستا انجام گرفت.^۲ به این ترتیب، در فرآیند فوق بسیاری از قضات عدلیه پیشین، عزل و منفصل شدند و یا اینکه محل خدمت یا رتبه آنها تغییر یافت. این تغییر و تبدیل‌ها بر خلاف اصول ۸۱ و ۸۲ بودند و در قانون اساسی نیز هیچ استثنائی پیشبینی نشده بود که بر اساس آن بتوان عدلیه را منحل کرد و یا تغییر و تبدیل قضات را تابع میل و مصلحت‌اندیشی وزیر عدلیه قرار داد؛ لذا اقدامات مذکور ناقض قانون اساسی محسوب می‌شدند. به منظور بررسی عللی که باعث شد رژیم بدون رعایت اصول ۸۱ و ۸۲ دست به چنین اقدامی بزند، ضروری است که ابتدا وضعیت عدلیه مورد مطالعه قرار بگیرد. معایب و نواقص عدلیه در سه بعد ساختار، قوانین و بویژه در حوزه نیروی انسانی از همان آغاز نظام مشروطه به حدی گسترده بود که همواره مورد توجه رجال سیاسی و افکار عمومی قرار داشت. به طور مثال، گلشائیان که از سال ۱۳۰۰ در عدلیه شاغل بوده، این نهاد را فاسد و به دور از نظم و ترتیب می‌دید و معتقد بود که حتی وزرای عدلیه نیز جز یکی دو تن، اندک آگاهی از عدلیه و قانون نداشتند (والی‌زاده، ۲۵۳۵: ۳۷۷). او همچنین عدلیه را تحت سیطره اصحاب قدرت می‌دانست (گلشائیان، ۱۳۷۷: ۶۲/۱). فاطمی قمی می‌گوید در دوره وزارت مشیرالدوله

۱. ر.ک: روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲ و ۲۱۵ و روزنامه ایران، شماره‌های ۲۳۷۳،

۲۳۷۶ و ۲۳۸۱.

۲. ر.ک: روزنامه اطلاعات، شماره ۲۵۵: ۳ و ۲، کام، ۹/۴۵/۳/۱/۱۲؛ گلشائیان، ۱۳۷۷: ۱۴۴/۱ و غنی، ۱۳۶۷: ۵۸۹ و

معایب عدلیه «محل توجه تمام انظار» بود و هیأتی از مجلس برای رسیدگی به شکایات مردم تشکیل گردید و مقرر شد که اعضای عدلیه امتحان بدهند (فاطمی قمی، ۱۳۸۹: ۶۳). برخی مانند عین السلطنه در توصیف عدلیه از عناوینی چون «عدلیه، ظلمیه!» (عین السلطنه، ۱۳۷۴: ۲۸۶/۴)، «امان از عدلیه!» و «دزد» (همان: ۵۹۲۱/۸ و ۶۶۳۹) استفاده کرده‌اند. سید حسن مدرس مشوق نوشتن عریضه به مجلس بر علیه عدلیه بود و حتی در رساندن چنین شکایتهایی به دست رئیس مجلس وساطت می‌کرد (اسناد روحانیت و مجلس، ۱۳۷۵: ۶۳/۲؛ ساکما، ۲۹۸/۶۸۱۹۷). عبدالله مستوفی می‌نویسد که قضات عدلیه «صلاحیت و اهلیت احکامی را که می‌دادند نداشتند» (مستوفی، ۱۳۸۴: ۳۷۵/۲). در عریضه‌های فردی و جمعی که از ایالات مختلف به مجلس ارسال می‌شد نیز نارضایتی‌ها و شکایتهای زیادی از مفاسد و معایب عدلیه عنوان می‌گردید. در عریضه‌ای از اهالی اصفهان، عدلیه آنجا «مفلوج» و «بی‌قدرت و حیثیت» توصیف شده بود که گرفتار زد و بند، رشوه و فساد بود و هیچ کس اطمینان نداشت بتواند به حق خود برسد (ساکما، ۲۹۸/۶۸۱۹۷). در عریضه‌ای از اهالی استرآباد آمده بود که بدبخت اهالی ستم‌دیده استرآباد که بعد از ۱۸ سال خدمت به مشروطیت، عدلیه‌ای دارند که در «اعدام حقوق و نهب اموال» هزار مرتبه از تراکمه بدتر و بالاترند (اسناد استرآباد و دشت گرگان در دوره مشروطیت، ۱۳۹۰: ۱۸۲). در عریضه‌ای از خراسان آمده بود که مدعی‌العموم بدایت آنجا چیزی از قانون سر در نمی‌آورد و به متن پرونده‌ها توجهی ندارد (کمام، ۲/۱۳۴/۷/۱۰/۳). شدت ضعف و معایب عدلیه به حدی بود که در برخی از عریضه‌ها، حتی تقاضای انحلال و تعطیلی آن مطرح شده بود! در روزنامه‌ها نیز انتقادات و گاهی نیز حملاتی تند به عدلیه و قضات آن می‌شد (روزنامه اطلاعات، ش ۱۶۱: ۱؛ روزنامه ایران، ش ۲۳۲۴: ۱؛ روزنامه طوفان، ش ۱۱۶: ۱؛ روزنامه ستاره ایران، ش ۱۳۳: ۱؛ روزنامه شفق سرخ، ش ۶۸۹: ۱؛ روزنامه کوشش، ش ۱۶: ۱) و

۱. شکایات مشابهی از اقصی نقاط کشور به مجلس ارسال می‌شد (کمام، ۴/۷۸/۴۱/۱/۲۸؛ کام، ۴/۵۷/۲۷/۲/۱۱۴؛ کام، ۴/۶۰/۲۹/۲/۱۷۷؛ اسناد فارس در دوره دوم و سوم مجلس شورای ملی، ۱۳۸۹: ۱۸۷-۱۸۸؛ اسناد یزد در دوره مشروطیت، ۱۳۹۰: ۱۲۱، ۵۳۱-۵۳۲؛ اسناد اراک (عراق - سلطان آباد) در دوره‌های دوم تا پنجم مجلس شورای ملی، ۱۳۹۱: ۱۵۹؛ گزیده‌ای از اسناد کردستان (مجلس اول تا پنجم شورای ملی)، ۱۳۹۲: ۱۳۵ و ۳۴۱؛ اسناد همدان و ولایات ثلاث در دوره مشروطیت، ۱۳۹۲: ۲۶۱ و ۵۱۰).

حتی خود قضاتی که توسط داور عزل شدند نیز با آنکه اقدامات داور را دخالت غیرقانونی قوه مجریه در عدلیه نامیدند و بر پایمال شدن قانون اساسی اعتراض می‌کردند؛ ولی قبول داشتند که مبنای اصلاحات داور عبارت بود از «شکایت» و «تنفر عمومی» از دستگاه قضا که ناشی از «فساد اخلاق کارکنان عدلیه» بود (کمام، ۶/۱۲/۱۱/۱/۵۲).

یکی دیگر از مصادیق ناکارآمدی و فساد عدلیه، فعالیت گسترده آن گروه از وکلای عدلیه بود که یا از قوانین اطلاع کافی نداشتند و یا با قضات رشوه‌گیر و سودجو همکاری نموده و حقوق موکلین خویش را ضایع می‌کردند (کمام، ۴/۳۳/۱۷/۲/۱۳۹؛ اسناد قم در دوره پهلوی اول، ۱۳۹۲: ۲۰۲-۲۰۱؛ روزنامه اطلاعات، ش ۲۱۴: ۲). به این ترتیب، می‌توان گفت معایبی چون فساد و سودجویی، فقدان آگاهی از قوانین، نفوذپذیری و عدم احساس مسئولیت به‌طور گسترده در میان قضات و دیگر عوامل انسانی عدلیه رواج داشت. این مسائل بخش مهمی از زمینه انحلال عدلیه که منجر به تصفیه و تغییر و تبدیل گسترده قضات شد را فراهم کرد. یکی از عواملی که باعث شد تا داور در اقدامات فوق‌الذکر، اصول ۸۱ و ۸۲ را نادیده بگیرد، لزوم تعجیل در روند بازگشایی عدلیه بود. اصل ۷ متمم قانون اساسی مقرر می‌داشت: «اساس مشروطیت جزء و کلاً تعطیل‌بردار نیست» و عدلیه نیز به‌عنوان یکی از اجزای اصلی قوه قضائیه بود و طبق اصل مذکور تعطیلی آن بر خلاف قانون اساسی محسوب می‌گردید. علاوه بر آن، تعطیلی عدلیه باعث بروز اخلال در روند رسیدگی به پرونده‌های قضائی و شکایات مردم بود. همچنین رضاشاه نیز نسبت به تعطیلی عدلیه کم‌حوصله بود (غنی، ۱۳۶۷: ۵۸۳/۴) و لذا داور مجبور بود هرچه سریعتر عدلیه منحل شده را افتتاح کند و در این میان فرصت کافی برای رعایت برخی از قوانین خصوصاً تشکیل محکمه برای قضات متخلف را نداشت.

البته دلیل فوق در توجیه کردن اقدامات فراقانونی صورت گرفته، کافی به نظر نمی‌رسد؛ چرا که داور می‌توانست در آینده در فرصتی مناسب اقدام به تشکیل محکمه برای قضات مذکور نماید. بنابراین، علت مهمتر در نادیده گرفته شدن اصول ۸۱ و ۸۲ را می‌توان در رویکرد داور جستجو کرد. به این صورت که او در تشخیص صلاحیت قضات، معیار قرار دادن پرونده‌های موجود آنها و اطلاعاتی که از اشخاص مورد اطمینان خویش جمع‌آوری می‌کرد را کافی می‌دانست (گلشائیان، ۱۳۷۷: ۱۴۶/۱؛ گلشائیان، ۱۳۲۹: ۲۹) و در نهایت نیز نظر خودش را ملاک قرار می‌داد (روزنامه شفق سرخ، ش ۷۲۷: ۱). داور با

داشتن چنین رویکردی لزومی به رعایت اصول ۸۱ و ۸۲ نمی‌دید و در پاسخ به منتقدین خود می‌گفت که روش‌هایی چون تشکیل محکمه انتظامی و تفتیش، بی‌فایده است؛ چون دولت‌های گذشته این راه‌ها را آزموده و به نتیجه نرسیده‌اند (اسناد پارلمانی، دوره ۶، جلسه ۶۴). همچنین با توجه به اینکه نگاه او معطوف به تهران نبود بلکه برای گماشتن افراد لایق در شهرستان‌ها نیز اهتمام خاصی داشت (سجادی، ۱۳۴۶: ۱۹۳-۱۹۲)، لذا عده‌ای از اعضای صالح مرکز را برای تأمین نیروی شهرستان‌ها به ولایات منتقل کرد (روزنامه کوشش، ش ۴۰: ۱). روند تحول در عدلیه طی سال‌های بعد نیز ادامه داشت و از سوی دیگر، تعدادی از عزل و نصب‌ها نیز متأثر از تغییراتی بود که در ساختار و قوانین عدلیه وارد شد؛ مثل جایگزین کردن وحدت قاضی به جای تعدد قضات در محاکم، تغییر در تعداد شعب دیوان کشور، تغییر در قوانین استخدامی و غیره. چنین تغییراتی، حذف و اضافه شدن برخی مناصب را به دنبال داشت و به تناسب آن، عزل و نصب‌ها و تغییر و تبدیل‌هایی شکل می‌گرفت (کمام، ۷/۹۵/۱۲/۱/۳۵۸؛ روزنامه اطلاعات، ش ۴۷۱: ۲؛ روزنامه اطلاعات، ش ۴۷۲: ۳؛ روزنامه اطلاعات، ش ۴۷۳: ۱؛ روزنامه اطلاعات، ش ۱۰۴۲: ۲؛ امین، ۱۳۸۶: ۵۴۵؛ مرسلوند، ۱۳۷۳، ۱۹۰/۳-۱۹۲)!

یکی از مسائلی که می‌تواند به عنوان زمینه‌ای برای تفسیر اصل ۸۲ به شمار آید، سکوت مجلس، مطبوعات و افکار عمومی در برابر تحصن چند ماهه قضات عزل شده و عدم توجه به شکایات و عریضه‌های آنها می‌باشد. قضات عزل شده که در مجلس تحصن کرده بودند در یکی از عریضه‌های خود شکایت نمودند که «آقای داور بر خلاف اصل ۸۱ و ۸۲ متمم قانون اساسی رفتار نموده» است (کمام، ۶/۱۲/۱۱/۱/۵۲). آنها در عریضه دیگری نوشتند: «آقای داور بر خلاف اصل ۷ از متمم قانون اساسی عدلیه را که مؤسسه مهم مشروطیت است به اراده خصوصی خود منحل نموده و نیز بر خلاف اصل ۸۱ از قانون مزبور، حکام محاکم عدلیه را به اراده خود منفصل نموده و نیز بر خلاف اصل ۸۲ از متمم قانون اساسی حکام محاکم عدلیه را بدون رضایت ایشان تبدیل مأموریت داده

۱. البته بعد از پایان دوره اختیارات داور، همه تغییر و تبدیل‌ها، فراقانونی انجام نمی‌گرفت؛ بلکه برخی از آنها به صورت قانونی و به جهت مجازات متخلفین بود (ساکما، ۲۹۸/۸۷۱۷۷؛ ساکما، ۲۹۸/۴۳۹۱۷؛ ساکما، ۲۹۸/۸۰۷۹۱؛ ساکما، ۲۹۸/۴۳۸۹۹).

است» (همان). وکلای تصفیه شده نیز همراه آنها معترض و متحصن شدند؛ ولی نتیجه‌ای نگرفتند (کمام، ۶/۱۲/۱۱/۱/۳۷). با توجه به ماهیت سرکوبگرانه‌ی حکومت رضاشاه، شاید اینطور به نظر آید که سکوت نسبت به نقض قانون اساسی و شکایت‌های قضات و وکلای معزول عدلیه، صرفاً به دلیل ترس ناشی از خفقان بوده باشد؛ اما این نظر به چند دلیل نمی‌تواند درست باشد:

الف) تلگراف‌هایی از ولایات مختلف در تشکر از وزیر عدلیه برای عزل افراد نالایق و جذب اشخاص «صالح» و «مبرز»، به مجلس ارسال می‌شد (کمام، ۷/۱۱۰/۱۵/۸/۳۶۷) و این اسناد را می‌توان به‌عنوان اقبال عمومی نسبت به اقدامات صورت گرفته محسوب کرد.

ب) معدود وکلای مخالف داور در مجلس چون سید یعقوب، محمد مصدق و سید احمد بهبهانی نیز منکر خرابی و فساد در عدلیه نبودند. سید یعقوب اصلاح عدلیه را «اساسی و واجب» و «فوز عظیم» نامید؛ ولی مخالف تعجیل در آن بود (اسناد پارلمانی، دوره ۶، جلسه ۶۴). مصدق و سرسخت‌ترین مخالف داور یعنی بهبهانی نیز به ضرورت اصلاحات اذعان داشتند؛ ولی با روش‌هایی چون انحلال عدلیه ابراز مخالفت نمودند و خصوصاً برای تصفیه عوامل ناصالح، بر این باور بودند که باید از طریق محکمه انتظامی اقدام گردد نه انحلال (همان). پ) برخی چون مدرس که به‌عنوان مخالفین تشکیل حکومت پهلوی محسوب می‌شدند از لایحه انحلال عدلیه حمایت کردند و در مجلس نیز هنگام رأی‌گیری پیرامون لایحه، در برابر ۸۱ رأی موافق فقط سه نماینده رأی مخالف دادند (همان) و چنین اتفاق‌هایی را می‌توان به‌عنوان رضایتمندی کلی از اقدامات داور تلقی کرد.

ت) دیدگاه‌های منتقدین داور در سال‌های بعد نیز در این زمینه قابل تأمل است. به‌طور مثال، عمیدی نوری که داور را به خاطر تفسیر اصل ۸۲ مورد انتقاد قرار داده، در خصوص نادیده گرفته شدن اصول ۸۱ و ۸۲ در جریان اصلاحات و نوسازی عدلیه سکوت کرده و حتی معتقد بوده که داور توانست از فعالیت افراد بدسابقه و سودجو جلوگیری کند و افراد خوش سابقه و نیکنام را جذب نماید (عمیدی نوری، ۱۳۲۳: ۱). خلعتبری یکی دیگر از منتقدان تفسیر اصل ۸۲ نیز ایرادی از نقض اصول ۸۱ و ۸۲ در دوره متحول کردن عدلیه نگرفته و حتی نگاه مثبتی به آن داشته و داور را مؤسس عدلیه

نوین نامیده و معتقد است عده‌ای از اشخاص درست و فهمیده و شجاع را منصوب نمود (خلعتیری، ۱۳۲۳-الف: ۴).

ث) برخی از رجال سیاسی و قضائی حتی از تفسیر اصل ۸۲ نیز به عنوان اقدامی در راستای برنامه‌های داور برای متحول کردن عدلیه نام برده و آن را کاری درست تلقی کرده‌اند. به‌طور مثال، صدرالاشرف ۱۲ سال بعد از تصویب تفسیر اصل ۸۲ گفت که وزیر عدلیه چون «مأمور تجدید سازمان» عدلیه بود و برای اجرای آن «محتاج به تغییر قضات» بود؛ لذا اصل ۸۲ را تفسیر کرد (اسناد پارلمانی، دوره ۱۴، جلسه ۶۳).

به این ترتیب، درست است که جو خفقان که رضاشاه بر مملکت حاکم کرده بود مانع از هرگونه اعتراض دامنه‌دار به اقدامات دولت بود؛ اما با این وجود بیشتر از هر عامل دیگری، اشتیاق افکار عمومی و محافل سیاسی به رفع معایب و مفسد عدلیه، باعث شد نقض قانون اساسی در جریان اصلاح و مدرن کردن نظام قضائی، جایگاه مهمی در گفتمان سیاسی آن زمان و حتی در سال‌های بعدی، پیدا نکند. به عبارتی دیگر، جنبه‌های غیرقانونی اقدامات انجام شده، تحت الشعاع تحولات مثبت در عدلیه قرار گرفتند. یکی از پیامدهای آن، این بود که نادیده گرفته شدن اصول ۸۱ و ۸۲ در سال‌های اول حکومت پهلوی، به امری قابل توجیه و شاید بتوان گفت به مسئله‌ای عادی تبدیل گردید و می‌توان آن را به عنوان زمینه‌ای برای خنثی شدن رسمی اصول مذکور در سال ۱۳۱۰ محسوب نمود.

۲. علل تدوین و تصویب قانون تفسیر اصل ۸۲

در دوره پهلوی اول، عدلیه از سوی شاه و کارگزاران وی تحت فشار قرار داشت تا در محاکم، آراء فرمایشی در تأمین نظرات و منافع آنها صادر کنند و این موضوع، وزیر عدلیه را در چالش بزرگی قرار می‌داد. در خصوص نقش رضاشاه در تفسیر اصل ۸۲ می‌توان گفت که وی بعد از کودتای اسفند ۱۲۹۹، با در دست گرفتن وزارت جنگ توانست بر قوه مجریه سیطره پیدا کند و منصب رئیس‌الوزراء را تصاحب نماید. او همچنین با حمایت حزب تجدد و دخالت آمرانه در انتخابات و حاکم کردن جو خفقان نظامی، مجلس را نیز تحت کنترل خود درآورد و با تغییر در قانون اساسی، به طور رسمی به مقام پادشاهی رسید. به زودی باقی‌مانده منتقدین و مخالفین خود را از صحنه سیاسی

کشور محو نمود و در تکمیل فرآیند استقرار حکومت مطلقه مدرن، لازم بود تا قوه قضائیه نیز از استقلال خود تهی گردد و تحت سلطه درآید. بنابراین، رضاشاه که خود را مافوق قانون می‌دانست، در مواردی که نظر خاصی درباره پرونده‌ای داشت، صدور رأی مخالف نظر خویش در محاکم را بر نمی‌تافت. در این خصوص شواهد متعددی نیز وجود دارد. تقی‌زاده در بیان خاطره‌ای مربوط به محاکمه سرلشکر شیبانی که به خواسته‌های شاه و وزیر دربار مبنی بر تغییر نظام قشون تمایل نشان نمی‌داد تصریح می‌کند که در آن ایام (سال ۱۳۱۰) محاکمه معنی نداشت؛ زیرا شاه دستور داده بود عدلیه شیبانی را محکوم کند و چاره‌ای جز انجام آن وجود نداشت (تقی‌زاده، ۱۳۶۸: ۲۱۵).^۱ باقر عاقلی که زندگی‌نامه داور را مورد نقد و بررسی قرار داده، می‌نویسد که برخی از خواسته‌های شاه را قضاوت به دلیل مغایرت با قانون انجام نمی‌دادند و قانون را به رخ می‌کشیدند و در این میان داور از طرف شاه تحت فشار قرار می‌گرفت و حتی شاه «تصور می‌کرد که این داور است که مایل به انجام خواسته‌های او نیست؛ زیرا معتقد بود کدام قاضی است که دستور وزیر عدلیه را انجام ندهد ولو خلاف قانون باشد؟!» (عاقلی، ۱۳۶۹: ۲۰۰).

یک نمونه بارز از فشار بر قضاوت، در ماجرای محاکمه نصرت الدوله قابل بررسی است. به نقل از فربود (پیشکار نصرت الدوله) و مخبرالسلطنه در جریان پرونده‌سازی نصرت الدوله، داور به نیرالملک تأکید کرده بود که نصرت الدوله باید محکوم شود؛ و الا همه ما محکومیم (مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز، ۱۳۷۵: ۴۶۵/۲؛ هدایت، ۱۳۸۵: ۳۸۶). در ابتدا هیأت محکمه، رأی به تبرئه او می‌دهد؛ ولی به دستور شاه، نصرت الدوله محکوم شناخته شد و در آن میان سه نفر از قضاوت هیأت محکمه به نام‌های مجید آهی، شرف الملک فلسفی و اسدالله ممقانی که حاضر نشدند رأی به محکومیت وی دهند، از ریاست شعب دیوان کشور برکنار شدند^۲ (مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز، ۱۳۷۵: ۴۶۵/۲ و ۴۶۶). البته ممقانی با استناد

۱. البته کسانی نیز در دستگاه قضا بودند که به شکل ماهرانه‌ای مطیع اوامر غیرعادلانه شاه نمی‌شدند و به‌عنوان نمونه می‌توان از فاطمی قمی که از چهره‌های برجسته قضائی و از نویسندگان قانون مدنی بود، نام برد (فاطمی قمی، ۱۳۸۹: ۲۱).

۲. دو قاضی اول، رأی ندادند و ممقانی رأی به تبرئه داد.

به اصول ۸۱ و ۸۲ حکم برکناری خویش را نپذیرفت؛ لذا داور برای اینکه امر شاه مبنی بر اخراج ممقانی از مستشاری دیوان تمیز را اطاعت کرده باشد، او را به معاونت مدعی‌العموم کل منصوب نمود. مشیرالدوله که بارها در مقام وزرات عدلیه و رئیس الوزرا مشغول به کار بوده، وقتی که مدافعات نصرت‌الدوله در برابر ادعای مدعی‌العموم دیوان تمیز را به دقت مطالعه کرد، در فرمایشی بودن محاکمه وی اینطور اظهار نظر نمود: «طبق این ادعای مدافعاتی که شده، نصرت‌الدوله محکوم نشد؛ بلکه عدلیه محکوم شد!» (مکی، ۱۳۷۴: ۱۸۵/۵). مصداق دیگر از نگاه آمرانه شاه به عدلیه را می‌توان در جریان محاکمه تیمورتاش ملاحظه نمود. متین‌دفتری که معاون داور بود در خاطرات خود می‌گوید که در ماجرای برکناری تیمورتاش، داور به او هشدار داد: «درباره پرونده‌های وزیر دربار، شاه تو را احضار خواهد کرد و سعی کن برای ارضای خاطر او، راه حل‌هایی پیدا کنی؛ و الا من و تو هم به سرنوشت نصرت‌الدوله و او دچار خواهیم شد» (عاقلی، ۱۳۷۰: ۷۱). شاه که می‌دانست داور برای نجات تیمورتاش وساطت خواهد کرد، برنامه محاکمه تیمورتاش را در زمانی ترتیب داد که داور به اروپا سفر کرده بود و در آن مدت به متین‌دفتری تذکر می‌داد که هرچه زودتر پیش از بازگشت داور کار محاکمه را تمام کند و با بازگشت داور، شاه به او که سعی در نجات رفیق خود داشت می‌گوید که گوش‌هایت را باز کن و گرنه «معدومت» می‌کنم (تقی‌زاده، ۱۳۶۸: ۲۳۲).

علاوه بر شاه، درباریان و نزدیکان او نیز در عدلیه اعمال نفوذ می‌کردند. عمیدی نوری می‌نویسد که من خود شاهد بودم یک روز رئیس وقت دیوان کیفری از اعمال نفوذ تیمورتاش وزیر دربار عصبانی شد و به داور تلفن زد و با شدت خطاب کرد: «اگر قرار باشد تیمورتاش در عدلیه دخالت داشته و برای این و آن به من توصیه نماید، من از شغل قضائی استعفا خواهم داد» (عمیدی نوری، ۱۳۲۳: ۱). ملکه و دیگر اعضای خاندان سلطنتی و حتی نزدیکان آنها نیز از نفوذ در دستگاه قضائی بی‌بهره نبودند (زرنگ، ۱۳۸۱: ۴۳۶/۱). بخش دیگری از زورگویی‌های رژیم به عدلیه، مربوط به جریان عظیم تصرف املاک و اموال می‌شد. رضاشاه علاقه شدیدی به گسترش مالکیت خویش بر املاک و

اراضی داشت (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۲۶۲/۴-۲۶۱؛ فردوست، ۱۳۶۹: ۸۰/۱) و به درستی دریافت شده بود که قدرت، تنها در نیروی نظامی متجلی نمی‌شود؛ بلکه در نظام اجتماعی که اقتصاد آن بر مبنای رابطه ارباب و رعیتی استوار باشد، تصرف املاک و تصاحب خاک، خود تبلور دیگری از قدرت است (رستمی، ۱۳۸۴: ۴۳/۱). او در این راستا اقدام به تصاحب زمین‌ها، قراء، قصبات، املاک و باغ‌ها - بویژه در مناطق حاصلخیز - می‌نمود^۲ (مکی، ۱۳۷۴: ۲۰/۶-۱۹). در این میان، دستگاه قضائی که با اصلاحات داور به انسجام بی‌سابقه‌ای دست یافته بود، به اندازه‌ای مقتدر و مستقل شده بود که می‌توانست در برابر این تصرفات مانع ایجاد کند. به طور مثال، می‌توان ماجرای را مورد بررسی قرار داد که از آن به‌عنوان «حکم دادگستری بر علیه رضاشاه» یاد شده است (دلدم، ۱۳۸۹: ۸۵۴). در سال ۱۳۰۹ دربار ده بزرگ و آباد اوین را که متعلق به بیش از صد مالک بود، تصرف کرد. با اعمال نفوذهای تیمورتاش و فاضل الملک (وکیل دربار)، شکایت مالکین به جایی نرسید تا اینکه پرونده به دست کسروی افتاد. او در مقام رئیس کل بدایت تهران، در برابر اعمال نفوذها ایستادگی کرد و حق را به مالکین برگرداند. داور که در این میان در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بود، نتوانست خواسته دربار را تأمین کند (کسروی، ۱۳۴۸: ۴۲۷-۴۲۳).

گرچه در این پرونده حق به مالکین اصلی برگردانده شد؛ ولی اقدام کسروی باعث گردید سخت مورد نفرت دربار و دولت قرار بگیرد. کسروی پیش از آن نیز در پرونده‌های دیگری، بر خلاف خواست صاحبان نفوذ که مورد حمایت دولت هم قرار داشتند احکامی صادر کرده بود و بیم بیرون کردن او از عدلیه می‌رفت (همان: ۴۱۹-۴۱۱)؛ ولی اصول ۸۱ و ۸۲ مانع از کنار گذاشتن او بود و لذا در همین ایام به طرز مشکوکی، یک پرونده اخلاقی در محکمه انتظامی برایش تشکیل می‌شود و داور او را از طریق این

۱. این علاقه حداد و نقطه ضعف و دستاویزی تلقی می‌شد که حتی رسانه‌ها و رجال سیاسی خارجی نیز او را زیر سؤال می‌بردند (عبده، ۱۳۶۸: ۲۷۴/۱).

۲. ناگفته نماند که بخشی از تصرفات مذکور مربوط به مالکانی بود که مشخص نبود خود آنها چگونه مالک شده بودند. از جمله می‌توان از املاک امیر مؤید سوادکوهی و اقبال الدوله ماکوئی نام برد که خود به شیوه رضاخان عمل کرده بودند.

پرونده تحت فشار قرار می‌دهد (همان: ۴۴۱-۴۳۲). در نهایت کسروی و همکارش احمدی (عضو محکمه بدایت) که از او حمایت نموده بود، منتظر خدمت می‌شوند (روزنامه اطلاعات، ش ۱۰۹۶: ۴). حبیب الله آموزگار که خود مفتش این پرونده بود، سال‌ها بعد گفت که اتهام کسروی قابل اثبات نبود. همچنین به گفته برخی از کسانی که در جریان قرار داشتند، این پرونده برای تخریب و اخراج کسروی ساختگی بود. به‌عنوان نمونه دیگر در این خصوص، می‌توان به برخورد خشن عوامل رژیم با امین صلح عدلیه رودهن اشاره کرد که به خاطر انجام تحقیقات محلی پیرامون پرونده یکی از شاکیان، توسط رئیس اداره املاک اختصاصی شاه در ملاء عام فلک شد (گلبن، ۱۳۶۳: ۳۷۹). بخش دیگری از فشارها بر عدلیه که داور را به سمت بی‌اثر کردن اصول استقلال قضات سوق می‌داد، از طرف شهربانی وارد می‌شد. یکی از ویژگی‌های رژیم پهلوی اول، حاکمیت نظامی و پلیسی بود و همانطور که صدرالاشرف از وزرای عدلیه آن دوره می‌نویسد: «سیاست داخلی و اجرای اوامر خصوصی و محرمانه شاه به دست رئیس شهربانی بود و چون شاه می‌دانست دشمن زیاد دارد، برای حفظ خود و سیاست خود اقتدار زیاد به رئیس شهربانی می‌داد و تقرب او به شاه از هر رئیس الوزرا زیادتر بود و بلکه [می‌توان گفت که] وزرا [نیز] تحت نظر ریاست شهربانی بودند» (صدر، ۱۳۶۴: ۳۱۷). رضاشاه به شهربانی چنان آزادی عمل داده بود که می‌گفت: «نظمه یعنی من!» (زرینی و هژبریان، ۱۳۸۸: ۲۵۴).

چنین رویکردی ایجاب می‌کرد که پرونده‌های ساختگی شهربانی، حکم مدرک معتبر در محاکم را داشته باشند و احکام مورد نظر شهربانی در محاکم صادر شود. بنابراین، اگر مراجع قضائی با پرونده‌سازی‌های شهربانی همکاری نمی‌کردند، رئیس شهربانی نزد شاه پیراهن عثمان می‌ساخت و شاه نیز دستور اخراج آنها را صادر می‌نمود و وزیر عدلیه مجبور می‌شد حتی علی‌رغم میل خویش، اجرا کند (سعیدی، ۱۳۶۷: ۶۵/۱). عمیدی نوری ضمن بیان چگونگی و اسرار محکوم شدن و تبرئه گشتن یکی از روحانیون بر اساس پرونده‌سازی‌های شهربانی می‌نویسد: «این یکی از هزارها پرونده‌ای است که در این مملکت تشکیل می‌شود. یعنی عرض و ناموس و شرف و مال مردم ایران، دستخوش طبقه کارگردان است» (عمیدی نوری، ۱۳۹۵: ۱۶۶/۱). گلشائیان که در آن سال‌ها در تهران دادستان بود در خاطرات خود می‌نویسد که میان نظمیه و دادسرا همیشه کشمکش بود و

داور به او تذکر می‌داد که زیاد با نظمیۀ درگیر نشود؛ چون ممکن است برای آنها پرونده بسازند و به شاه دروغ‌هایی بگویند (گلشائیان، ۱۳۷۷: ۲۴۹/۱-۲۴۸). زمانی که اللهیار صالح در تهران مستنطق بود، رئیس شهربانی (محمد درگاهی) را به دلیل توقیف بی‌دلیل یک شخص، مورد تعقیب قرار داد و نامه تندی به وی ارسال نمود، او نامه را به شاه داد و گفت با رویه‌ای که عدلیه پیش گرفته، نمی‌تواند مقاصد حکومت را تأمین کند. نتیجه آن شد که داور بخشنامه زد مبنی بر اینکه مستنطقین اجازه ندارند مستقلاً با ادارات دولتی مکاتبه کنند (خلتجری، ۱۳۲۳: ۴). طبق شواهد فوق، داور عملاً از دو سمت تحت فشار قرار داشت؛ در یک سو شاه، درباریان، شهربانی و متنفذین بودند و در طرف دیگر برخی از قضات مستقل که به دلیل پایبندی به قوانین و وجدان صنفی، حاضر به صدور رأی فرمایشی نبودند؛ لذا با توجه به اینکه اصول ۸۱ و ۸۲ مانع می‌شد تا وزیر عدلیه بتواند قضاتی که حاضر به همکاری در چارچوب تمرکز قدرت نبودند را تغییر دهد، پس یک راه حل برای برون رفت از این بحران، خنثی کردن اصول مذکور به شمار می‌آمد.

یکی از موضوعاتی که در علل اقدام رژیم به تفسیر اصل ۸۲ قابل بررسی می‌باشد، شیوه رضاشاه در زیر پا گذاشتن قوانین است. گرچه کسی در برابر اقتدار نظامی و پلیسی او توان ایستادگی و مقابله را نداشت؛ اما با این همه، رویکرد وی به گونه‌ای بود که ارکان نظام مشروطه را منحل نکرد؛ بلکه آنها را تحت کنترل درآورد و به همین ترتیب نیز قانون اساسی را منسوخ نمود؛ بلکه در بسیاری از موارد با تغییر و تفسیر قوانین، موانع قانونی را بی‌اثر می‌کرد. تلاش‌ها و اقدامات او برای تغییر قانون اساسی در جریان تصاحب مقام فرماندهی کل قوا و انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی در سال‌های ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴، نمونه‌های بارزی از همین رهیافت می‌باشند. یک مصداق جنجالی دیگر در تأیید این نظر، تفسیر اصل ۳۷ متمم قانون اساسی است که برای رفع مشکلات قانونی در ازدواج ولیعهدش محمدرضا پهلوی با پرنسس فوزیه از مصر، در سال ۱۳۱۷ش انجام گرفت و طی آن، صفت «ایرانی الاصل» به یک غیرایرانی اعطا شد.

در همین زمینه، رویکرد داور در اطاعت از دستورات غیرقانونی شاه نیز قابل بررسی است. همانطور که در تلاش‌ها و اقدامات صورت گرفته از سوی داور مشهود است، او مجبور بود خواسته‌های شاه را اجرا و حق و عدالت را رعایت نکند. این دیدگاه با اظهار نظر برخی از رجال سیاسی که از نزدیک داور را می‌شناختند و شخصیت و عملکرد وی

در اصلاح و نوسازی عدلیه را در خور مدح و ثنا می‌دانستند مطابقت دارد (انتظام، ۱۳۷۱: ۱۱۱؛ خواجه نوری، ۱۳۵۷: ۱۹/۱). در این زمینه اقرارهای خود داور نیز قابل توجه است. او گرچه نسبت به درست بودن عزل و نصب‌های خود ابراز اطمینان می‌کرد و حتی در جراید اعلامیه‌هایی منتشر می‌نمود که هرکس پیرامون تخلف در میان شاغلین عدلیه اطلاع دهد جایزه خوبی دریافت خواهد کرد (روزنامه اطلاعات، ش ۳۸۳: ۱)؛ اما با این همه اذعان داشت که برخی از انتصاب‌ها در عدلیه ناحق بوده و به دستور شاه و مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی صورت گرفته بود (غنی، ۱۳۶۷: ۵۸۳ و ۵۸۱). از سوی دیگر، طبق شواهد ارائه شده در این تحقیق و ابراز نظرهای رجال سیاسی معاصر داور، در مواردی که او مجبور به اطاعت از دستور غیرقانونی شاه بود، تمایل داشت راهی قانونی برای اجرای آن فراهم آورد (فرخ، بی‌تا: ۳۰۴-۳۰۳). بنابراین، از آنجا که خنثی کردن اصول ۸۱ و ۸۲، شرایطی را فراهم می‌کرد تا ظاهری قانونی و رسمی به تغییر و تبدیل قضات ناسازگار داده شود؛ لذا تفسیر اصل ۸۲ را می‌توان در راستای رویکرد شاه در قانونی جلوه دادن اقدامات غیرقانونی و رویکرد وزیر عدلیه در قانونی کردن دستورات فراقانونی شاه، تبیین نمود.

همانطور که بررسی شد، زورگویی‌های شاه، دربار، شهربانی و صاحبان نفوذ بر عدلیه نقش بارز و برجسته‌ای در تفسیر اصل ۸۲ داشت؛ اما نمی‌توان همه دلایل اقدام فراقانونی مذکور را در چنین مواردی محدود کرد؛ زیرا خود وزرای دادگستری نیز خواهان تسلط بر عدلیه و برخورداری از اجازه تغییر و تبدیل قضات بوده‌اند و غالباً اصول استقلال عدلیه را نادیده می‌گرفتند. به‌طور کلی از همان آغاز مشروطیت، سازمان یافته نبودن حکومت، ضعف دولت مرکزی و عدم توسعه و انسجام عدلیه باعث شد که قوه قضائیه کشور فاقد استقلال تضمین شده در قانون اساسی باشد و تحت نفوذ و سیطره دولت قرار بگیرد. یکی از ابعاد این بحران، تغییر و تبدیل‌های فراقانونی قضات بود که توسط وزرای عدلیه صورت می‌گرفت. وسعت این تغییر و تبدیل‌ها تا قبل از سلطنت پهلوی را می‌توان از نطق وکلای مجلس تشخیص داد. به‌طور مثال، سلیمان میرزا در مجلس چهارم گفت: «در مملکت ما، بدون ملاحظه و رعایت قانون اساسی، وزیر هر کسی را می‌خواهد موافق میل خودش تغییر و تبدیل می‌دهد» (اسناد پارلمانی، دوره ۴، جلسه ۵۷). مصادیق بارزی از چنین اقداماتی در زمان وزرات مشیرالدوله صورت گرفت که یک عده قضات بدون محاکمه

و بر خلاف قانون اساسی اخراج شدند و این عمل، مخالف توقع مردم از وی بود (ماهنامه یغما، ش ۱۱: ۵۱۶). داور نیز در اوایل وزارت خود، عدلیه را بدون آنکه قانون اساسی به او اجازه داده باشد منحل و اختیاراتی از مجلس برای تغییر در قوانین، ساختار و نیروی انسانی دریافت کرد و بعد از پایان دوره هشت ماهه اختیارات، قصد داشت آن را تمدید کند که مجلس موافقت نکرد. او همچنین بارها از مجلس این اجازه را دریافت کرد که لوایحی را بعد از تصویب در کمیسیون عدلیه مجلس، به اجرا درآورد. در زمینه تمایلات داور برای تحت کنترل داشتن عدلیه و محاکم آن، مصادیق متعدد دیگری نیز در دسترس می‌باشد. در این خصوص می‌توان به ممانعت داور از اجرای حکمی اشاره کرد که مورد تصدیق دیوان عالی تمیز قرار گرفته بود (کمام، ۸/۱۶۹/۷/۱/۱۰).

افشار یزدی که از مخالفین دخالت دولت در عدلیه بود، می‌گوید در شعبه‌ای که او قضاوت می‌کرد یک بار نظر خاصی در یک پرونده مطرح بود که چون نمی‌توانستند در وی اعمال نفوذ کنند، داور تصمیم به تغییر او گرفت؛ ولی برای آنکه قضیه علنی نشود، برخی از مقام‌های مستشاران استیناف را در میان آنها عوض و تبدیل نمودند و کسی جز او معترض نشد و البته او نیز برای آنکه تن به خواست داور ندهد، به ناچار تصمیم گرفت از عدلیه موقتاً کناره‌گیری کند. افشار یزدی معتقد بود که داور دیدگاه ماکیاوولی داشت؛ مبنی بر اینکه هدف وسیله را توجیه می‌کند و لذا برای اینکه دست خود را برای تغییر و تبدیل قضات باز نماید، اصل ۸۲ متمم را تفسیر کرد (افشار یزدی، ۱۳۸۳: ۴۶۴-۴۶۳). ارسال خلعتبری از وکلای مجلس و دادگستری، به انتقال اللهیار صالح از تهران به اصفهان علی‌رغم میل خودش اشاره می‌کند و طی مقاله‌ای در روزنامه ستاره می‌نویسد که مخالفت قضات لایق با نقشه‌های دولت، باعث تفسیر اصل ۸۲ شد تا قاضی ماشینی درست کنند و دستشان برای هر عملی باز باشد (خلعتبری، ۱۳۲۳-الف: ۴). عمیدی نوری از شخص دیگری به نام زند نام می‌برد و می‌نویسد: افشار، اللهیار صالح و زند هر سه دوستان صمیمی داور بودند و توسط خود او برای تشکیل دادگستری جدید دعوت شده بودند؛ ولی داور در مواقع مختلف به دلیل مخالفت‌های آنها با خواسته‌های دولت، تصمیم گرفت محل خدمتشان را علی‌رغم رضایتشان تغییر دهد. آنها با تکیه بر اصل ۸۲ زیر بار نمی‌رفتند و داور دید که با چنین دستگاهی نمی‌تواند نظریات خصوصی خود را پیش ببرد؛ لذا بزرگترین قدم برای خرابی عدلیه را برداشت و با تفسیر غلط از اصل ۸۲ زحمات

خود را برای تشکیل عدلیه از بین برد (عمیدی نوری، ۱۳۲۳: ۱). طبق این شواهد، داور در پاره‌ای از موارد تمایل داشت صلاح‌دید خویش را به اجرا درآورد و یکی از موانع آن عدم همکاری برخی از قضات بود. بنابراین، اینطور به نظر می‌رسد که این ویژگی داور را نیز می‌توان به عنوان دلیلی برای اقدام او به تفسیر اصل ۸۲ به حساب آورد. در هر صورت با تصویب تفسیر اصل ۸۲، تغییر و تبدیل قضات به طور رسمی در اختیار وزیر عدلیه قرار گرفت. چند سال بعد «شورای عالی قضائی» تأسیس شد. اعضای این نهاد را وزیر عدلیه انتخاب می‌کرد و رسیدگی به تخلفات مأمورین قضائی و تغییر و تبدیل قضات را بر عهده داشت (مجموعه قوانین مجلس شورای ملی، دوره دهم، ۱۳۳۶: ۱۰۱). طبق اظهارات برخی از وکلای مجلس، این شورا که در رأس آن وزیر عدلیه بود، تعدادی از قضات را بدون رعایت اصول ۸۱ و ۸۲ تغییر و تبدیل داد (اسناد پارلمانی، دوره ۱۳، جلسه ۲۱۹). با توجه به اینکه اعضای این شورا منتصب وزیر عدلیه بودند؛ لذا این شورا مستقل نبود و نسبت به صحت احکامی که در تغییر و تبدیل قضات توسط آن صادر شده بود تردید وجود داشت. بر همین اساس در فضای باز سیاسی در اوایل حکومت پهلوی دوم شورای مذکور منحل گردید و به کسانی که توسط آن محکوم شده بودند اجازه داده شد تا «درخواست تجدید نظر» نمایند (مجموعه قوانین سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۲۱، ۱۳۲۸: ۹۸). در دوره پهلوی دوم، از تفسیر اصل ۸۲ به عنوان یک قانون دیکتاتوری نام برده می‌شد و در مجلس و محافل سیاسی و مطبوعاتی پیرامون لزوم لغو آن مباحث قابل توجهی مطرح گردید تا اینکه در سال ۱۳۳۱ لغو و در سال‌های ۱۳۳۳ و ۱۳۳۵ نیز قوانین دیگری در رابطه با آن تصویب شد.

نتیجه

یکی از چالش‌های تفکیک قوا در حکومت پهلوی اول، مسئله دخالت آمرانه قوه مجریه در قوه قضائیه و بویژه رعایت نشدن اصول ۸۱ و ۸۲ در تغییر و تبدیل قضات بود. این بحران در دولت‌های قبلی نیز وجود داشت و آنها هم خود را مقید به رعایت اصول ۸۱ و ۸۲ نمی‌دیدند. در جریان انحلال و بازگشایی تدریجی عدلیه و اصلاح و نوسازی آن در سال‌های آغازین سلطنت رضاشاه، تغییر و تبدیل‌های زیادی انجام شد و از آنجا که وزیر عدلیه از حمایت کامل رضاشاه برخوردار بود و همچنین تشخیص خود در تعیین

صلاحیت قضات را کافی می‌دانست؛ لذا خود را ملزم به رعایت اصول ۸۱ و ۸۲ نمی‌دید. با توجه به اینکه اجماع نظر شاه مقتدر، وزیر عدلیه و اکثر وکلای مجلس و صاحب منصبان حکومتی، موافق اصلاح عدلیه و پاکسازی آن از افراد ناصالح بود و افکار عمومی و مطبوعات نیز از آن حمایت می‌کردند؛ لذا چالش نقض اصول ۸۱ و ۸۲، تحت الشعاع مسائل مذکور قرار گرفت و به شکل جدی و دامنه‌دار در گفتمان سیاسی کشور ظاهر نشد. این مسائل در مجموع باعث شد که نادیده گرفتن اصول ۸۱ و ۸۲، امری مسبوق به سابقه، عادی و قابل توجه جلوه داده شود و زمینه را برای منسوخ کردن رسمی دو اصل مذکور در سال ۱۳۱۰ همواره نماید. سیاست رضاشاه در خصوص عدلیه به نوعی تکمیل برنامه تحقق حکومت مطلقه مدرن و مقابله با نهادها و نمادهای دموکراتیک بود و لذا در شرایطی که دولت و مجلس به انقیاد کامل درآمده بودند، استقلال عدلیه نمی‌توانست قابل تحمل باشد. در چنین فضایی، به بهانه‌های مختلف از طرف شاه، دربار، دولت، شهربانی و افراد صاحب نفوذ فشار بر محاکم وارد می‌شد تا رأی فرمایشی صادر کنند و در این میان برخی از قضات که می‌خواستند طبق قوانین مربوطه عمل کنند و وجدان صنفی خویش را پایمال ننمایند، مانع محسوب می‌شدند. از سوی دیگر، وزیر عدلیه نیز خواهان تحت کنترل داشتن محاکم و برخورداری از اختیار تغییر و تبدیل قضات بود و اصول ۸۱ و ۸۲ موانع آن به شمار می‌آمدند. با توجه به اینکه یکی از رهیافت‌های رژیم در مواجهه با قوانین مزاحم، بی‌اثر کردن محتوای آنها بود؛ لذا یافتن راهی برای خنثی کردن اصول ۸۱ و ۸۲ در دستور کار قرار گرفت و در نهایت لایحه تفسیر اصل ۸۲ تدوین شد و این لایحه در یک روند غیرقانونی تصویب گردید. تفسیر اصل ۸۲، این امکان را فراهم کرد که وزیر عدلیه قضات را به میل و صلاحدید خویش و به خواست صاحبان قدرت و نفوذ، تغییر و تبدیل دهد و لذا گرچه اینطور به نظر می‌رسد که عدلیه بعد از اصلاح و نوسازی آن توسط داور، در پرونده‌های عادی، نسبت به سال‌های قبل از جاهت بهتری برخوردار شده بود؛ ولی در پرونده‌هایی که نظر خاصی از سوی رژیم در آنها وجود داشت، نامعتبر بود و می‌توان گفت قوه قضائیه از یک قوه مستقل به یک عامل دست دوم دولت و شهربانی تنزل پیدا کرد.

منابع

اسناد منتشر نشده:

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما):

شماره سند ۲۹۸/۴۳۸۹۹؛ شماره سند ۲۹۸/۴۳۹۱۷؛ شماره سند ۲۹۸/۶۸۱۹۷؛ شماره سند ۲۹۸/۸۰۷۹۱؛ شماره سند ۲۹۸/۸۷۱۷۷؛ شماره سند ۴۳۸۹۹-۲۹۸؛ شماره سند ۴۳۹۱۷-۲۹۸.

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام):

شماره سند ۲/۱۳۴/۷/۱/۱۰/۳؛ شماره سند ۴/۳۳/۱۷/۲/۱۳۹؛ شماره سند ۴/۴۵/۲۶/۱/۴۲؛ شماره سند ۴/۵۷/۲۷/۲/۱۱۴؛ شماره سند ۴/۶۰/۲۹/۲/۱۷۷؛ شماره سند ۶/۱۲/۱۱/۱/۳۷؛ شماره سند ۶/۷۸/۴۱/۱/۲۸؛ شماره سند ۷/۹۵/۱۲/۱/۳۵۸؛ شماره سند ۷/۱۱۰/۱۵/۸/۳۶۷؛ شماره سند ۸/۱۶۹/۷/۱/۱۰؛ شماره سند ۹/۴۵/۳/۱/۱۲.

اسناد منتشر شده:

اسناد اراک (عراق - سلطان آباد) در دوره‌های دوم تا پنجم مجلس شورای ملی، (۱۳۹۱)، به کوشش اسد الله عبدلی آشتیانی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

اسناد استرآباد و دشت گرگان در دوره مشروطیت، (۱۳۹۰)، به کوشش مصطفی نوری و اشرف سرایلو، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

اسناد روحانیت و مجلس، (۱۳۷۵)، به کوشش منصوره تدین پور، ج ۲، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

اسناد فارس در دوره دوم و سوم مجلس شورای ملی، (۱۳۸۹)، به کوشش منصور نصیری طیبی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

اسناد قم در دوره پهلوی اول، (۱۳۹۲)، به کوشش سید محمد حسین محمدی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

اسناد همدان و ولایات ثلاث در دوره مشروطیت، (۱۳۹۲)، به کوشش جمشید مظفری، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

اسناد یزد در دوره مشروطیت، (۱۳۹۰)، به کوشش احمد مظفر مقام، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

گزیده‌ای از اسناد کردستان (مجلس اول تا پنجم شورای ملی)، (۱۳۹۲). به کوشش اسماعیل شمس، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز (نصرت الدوله)، (۱۳۷۵)، ج ۲، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: تاریخ ایران. اسناد پارلمانی:

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی
دوره ۴: جلسه ۵۷ (۲۳ دی ۱۳۰۰): دوره ۶: جلسه ۶۴ (۲۷ بهمن ۱۳۰۵) دوره ۱: جلسه ۲۲ (۲۴ فروردین ۱۳۱۰): دوره ۱۳: جلسه ۲۰ (۱۶ بهمن ۱۳۲۰): جلسه ۲۰۴ (۱۰ مهر ۱۳۲۲): جلسه ۲۱۹ (۲۴ آبان ۱۳۲۲): دوره ۱۴، جلسه ۶۳ (۳۰ شهریور ۱۳۲۳).

روزنامه‌ها و مجلات:

روزنامه اطلاعات، شماره ۱۶۱، (۶ اسفند ۱۳۰۵): شماره ۲۱۴، (۲۴ اردیبهشت ۱۳۰۶): شماره ۳۸۳، (۲۶ آذر ۱۳۰۶): شماره ۴۷۱، (۱ اردیبهشت ۱۳۰۷): شماره ۴۷۲، (۲ اردیبهشت ۱۳۰۷): شماره ۴۷۳، (۳ اردیبهشت ۱۳۰۷): شماره ۱۰۴۲، (۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۹): شماره ۱۳۷۲، (۳ مرداد ۱۳۱۰): شماره ۱۳۸۲، (۱۷ مرداد ۱۳۱۰): شماره ۱۳۸۹، (۲۴ مرداد ۱۳۱۰): شماره ۵۴۵۰، (۶ اردیبهشت ۱۳۲۳).

روزنامه ایران، شماره ۲۳۲۴، (۲۳ بهمن ۱۳۰۵).

روزنامه ستاره ایران، سال ۱۲، شماره ۱۳۳، (۲۱ بهمن ۱۳۰۵).

روزنامه شفق سرخ، شماره ۶۸۹، (۲۶ بهمن ۱۳۰۵): شماره ۷۲۷، (۴ اردیبهشت ۱۳۰۶).

روزنامه طوفان، سال ۶، شماره ۱۱۶، (۲۷ بهمن ۱۳۰۵).

روزنامه کوشش، سال ۹، شماره ۱۶، (۲۸ بهمن ۱۳۰۵): سال ۹، شماره ۴۰، (۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۶).

ماهنامه یغما، سال ۵، شماره ۱۱، (بهمن ۱۳۳۱)، «رجال عصر مشروطیت».

مجله خواندنی‌ها، سال ۱۷، شماره ۱، (۱۷ شهریور ۱۳۳۱).

کتاب‌ها و مقالات:

افشار یزدی، محمود، (۱۳۸۳)، سیاست اروپا در ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

امین، حسن، (۱۳۸۶)، *تاریخ حقوق ایران*، چاپ دوم، تهران: انتشارات دایره المعارف ایران شناسی.

انتظام، نصرالله، (۱۳۷۱)، *خاطرات نصرالله انتظام*، چاپ دوم، تهران: سازمان اسناد ملی ایران. تقی‌زاده، حسن، (۱۳۶۸)، *زندگی طوفانی سیدحسن تقی‌زاده (به کوشش ایراج افشار)*، تهران: انتشارات علمی.

خلعتبری، ارسلان، (۱۳۳۳-الف)، «استقلال قضات جزو برنامه دولت است»، *روزنامه ستاره*، ش ۱۸۸۶، ص ۴۱.

-----، (۱۳۲۳-ب)، «چرا داور خودکشی کرد؟»، *روزنامه ستاره*، ش ۱۸۸۷، ص ۶۱.

خواجه‌نوری، ابراهیم، (۱۳۵۷)، *بازیگران عصر طلایی*، ج ۱، تهران: جاویدان.

دلدم، اسکندر، (۱۳۸۹)، *زندگی پرماجرایی رضاشاه*، تهران: به آفرین.

دولت‌آبادی، یحیی، (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، ج ۴، چاپ ۵، تهران: عطار.

رحیمی، مصطفی، (۱۳۵۷)، *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*، تهران: امیر کبیر.

رستمی، فرهاد، (۱۳۸۴)، *پهلوی‌ها (خانندان پهلوی به روایت اسناد)*، ج ۱، چاپ سوم، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

زرنگ، محمد، (۱۳۸۱)، *تحول نظامی قضائی ایران*، ج ۱، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

زرینی، حسین و هژیریان، حسین، (۱۳۸۸)، *تاریخ معاصر دستگاه قضائی ایران و تحولات آن*، ج ۱، تهران: روزنامه رسمی کشور.

زندیه، حسن، (۱۳۹۲)، *تحول نظام قضائی ایران در دوره پهلوی اول (عصر وزرات عدلیه علی اکبر داور)*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

سجادی، محمد، (۱۳۴۶)، «از دادستانی مشهد تا وزارت راه»، *سالنامه دنیا*، ش ۲۳، صص ۱۹۲-۱۹۴.

سعیدی، خسرو، (۱۳۶۷)، *اللهیار صالح (زندگی‌نامه)*، ج ۱، تهران: نشر طلایه.

صدر (صدرالاشرف)، محسن، (۱۳۶۴)، *خاطرات صدرالاشرف*، تهران: انتشارات وحید.

عاقلی، باقر، (۱۳۶۹)، *داور و عدلیه*، تهران: انتشارات علمی.

-----، (۱۳۷۰)، *خاطرات یک نخست وزیر (دکتر متین دفتری)*، تهران: انتشارات علمی.

- عبده، جلال، (۱۳۶۸)، *چهل سال در صحنه قضائی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان*، ج ۱، ویراستار مجید تفرشی، تهران: رسا.
- عراقی، احمد، (۱۳۳۱)، *حقوق اساسی ایران*، تهران: اقبال.
- عمیدی نوری، ابوالحسن، (۱۳۲۳)، «دادگستری زمان داور با از بین رفتن استقلال قضائی خراب شد»، *روزنامه داد*، ش ۳۳۳، ص ۱.
- ، (۱۳۹۵)، *یادداشت‌های یک روزنامه نگار*، ج ۱، به کوشش مختار حدیدی و جلال فرهمند، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- عین السلطنه، قهرمان میرزا، (۱۳۷۴)، *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، ج ۴ و ۸، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- غنی، قاسم، (۱۳۶۷)، *یادداشت‌های دکتر قاسم غنی*، ج ۴، به کوشش دکتر سیروس غنی، تهران: انتشارات زوار.
- فاطمی قمی، سید محمد، (۱۳۸۹)، *خاطرات سید محمد فاطمی قمی (۱۲۹۴ق - ۱۳۲۴ش)*، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- فردوست، حسین، (۱۳۶۹)، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۱، چاپ ۲۰، تهران: اطلاعات.
- فرخ، مهدی، -----، *خاطرات سیاسی فرخ معتمد السلطنه*، تهران: جاویدان.
- فلور، ویلم و بنائی، امین، (۱۳۸۸)، *نظام قضائی عصر قاجار و پهلوی*، چاپ اول، قم: نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کسروی، احمد، (۱۳۴۸)، *زندگانی من با «ده سال در عدلیه» و «چرا از عدلیه بیرون آمدم»*، تهران: باهماد آزادی.
- گلین، محمد و شریفی، یوسف، (۱۳۶۳)، *محاکمه محاکمه‌گران*، تهران: نقره.
- گلشائیان، عباسقلی، (۱۳۲۹)، «داستانی از مرحوم داور»، *مجله خواندنی‌ها*، س ۱۱، ش ۱۴، ص ۲۹.
- گلشائیان، عباسقلی، (۱۳۷۷)، *خاطرات من یا مجموعه گذشته‌ها و اندیشه‌ها*، ج ۱، تهران: انیشتین.
- (۱۳۳۶)، *مجموعه قوانین مجلس شورای ملی*، دوره دهم، تهران: مجلس شورای ملی.
- (۱۳۸۸)، *مجموعه قوانین سال‌های ۱۳۳۱-۱۳۲۰*، تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.

علیرضا علی صوفی | ۲۰۳

(۱۳۸۸)، *مجموعه قوانین سال‌های ۱۳۱۲-۱۳۰۰*، تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.

مرسلوند، حسن، (۱۳۷۳)، *زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران*، ج ۳، تهران: انتشارات الهام.

مستوفی، عبدالله، (۱۳۸۴)، *شرح زندگانی من*، ج ۲، تهران: زوار.

مکی، حسین، (۱۳۷۴)، *تاریخ بیست ساله ایران*، ج ۵ و ۶، تهران: انتشارات علمی.

هدایت، مهدی قلی‌خان، (۱۳۸۵)، *خاطرات و خطرات*، چاپ ۶، تهران: انتشارات زوار.

والی‌زاده، اسماعیل، (۲۵۳۵ شاهنشاهی)، *خاطره‌ها*، تهران: امیرکبیر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی